

سیاست فرهنگی دولت پهلوی اول
در کردستان

حسین رسولی

← فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا →

- سرشناسه : رسولی، حسین، ۱۳۵۷ تیر -
عنوان و نام پدیدآور : سیاست فرهنگی دولت پهلوی اول در کردستان / حسین رسولی ۱ ویراستار مهناز احدی.
مشخصات نشر : تهران: بنیاد ایران شناسی، ۱۴۰۳.
مشخصات ظاهری : ۲۷۲ ص.
شابک : 978-964-8776-48-5
وضعیت فهرست نویسی : فیبا
یادداشت : کتابنامه.
موضوع : سیاست فرهنگی -- ایران -- تاریخ -- ۱۳۰۴ - ۱۳۲۰
Cultural policy -- Iran -- History -- 1925 - 1941
موضوع : کردستان -- زندگی فرهنگی -- قرن ۱۴
Kurdistan -- Intellectual life -- 20th century
ایران -- تاریخ -- پهلوی، ۱۳۰۴ - ۱۳۲۰
Iran -- History -- Pahlavi, 1925 - 1941
رده بندی کنگره : DSR۶۵
رده بندی دیویی : ۹۵۵/۰۸۲۲۰۴۳
شماره کتابشناسی ملی : ۶۶۹۰۱۷
اطلاعات رکورد کتابشناسی : فیبا

عنوان: سیاست فرهنگی دولت پهلوی اول در کردستان

نویسنده: حسین رسولی

ویراستار: مهناز احدی

صفحه آرا: مصومه پورحجازی

طراح جلد: طاهره حسینی شکیب

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۸۷۷۶-۴۸-۵

ناشر: بنیاد ایران شناسی

نوبت چاپ: اول، ۱۴۰۳

شمارگان: ۳۰۰ نسخه

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: چاپخانه واژه پرداز اندیشه

کلیه حقوق مادی و معنوی این اثر متعلق به بنیاد ایران شناسی است.

نشانی: تهران، خیابان شیخ بهایی جنوبی، خیابان ایران شناسی، بنیاد ایران شناسی

| | |
|---|-----|
| سخن ناشر..... | ۷ |
| پیشگفتار..... | ۹ |
| مقدمه..... | ۱۱ |
| فصل اول: سیر گسترش آموزش نو در کردستان: واکنش‌ها و پیامدها..... | ۲۵ |
| مقدمه..... | ۲۷ |
| ۱-۱. نگاهی اجمالی به اوضاع جغرافیایی و اجتماعی و اقتصادی کردستان..... | ۲۷ |
| ۱-۱-۱. اوضاع جغرافیایی کردستان..... | ۲۷ |
| ۱-۱-۲. اوضاع اجتماعی و اقتصادی کردستان..... | ۳۱ |
| ۱-۲. جایگاه نظام آموزشی در یکسان‌سازی فرهنگی در دوره رضاشاه..... | ۳۵ |
| ۱-۳. آموزش سنتی در کردستان..... | ۳۹ |
| ۱-۴. تاریخچه و آمار مدارس دولتی کردستان..... | ۴۳ |
| ۱-۴-۱. مدارس پسرانه مقطع ابتدایی..... | ۴۳ |
| ۱-۴-۲. مدارس پسرانه مقطع متوسطه (سنندج، ساوجبلاغ و بیجار)..... | ۴۹ |
| ۱-۴-۳. مدارس دخترانه و مختلط..... | ۸۳ |
| ۱-۵. نقش ارتش در تأسیس مدارس دولتی در کردستان..... | ۹۸ |
| ۱-۶. عوامل مؤثر بر استقبال نکردن اهالی کردستان از مدارس جدید..... | ۱۰۴ |
| ۱-۶-۱. جامعه سنتی و باورهای مذهبی..... | ۱۰۴ |
| ۱-۶-۲. مخالفت رؤسای عشایر و آقا و ارباب‌ها با مدارس جدید..... | ۱۰۵ |
| ۱-۶-۳. لزوم تدریس به زبان فارسی و استفاده از معلمان غیربومی در مدارس دولتی..... | ۱۰۶ |
| ۱-۶-۴. اجبار دانش‌آموزان به پوشیدن کلاه و لباس متحدالشکل..... | ۱۰۷ |

| | |
|----------|--|
| ۱۰۸..... | ۵۶-۱ وضعیت پریشان معیشتی و اقتصادی |
| ۱۰۹..... | ۶۶-۱ ثبت نام اجباری دانش آموزان در مدارس دولتی |
| ۱۱۰..... | ۷-۱ آموزش اکابر در کردستان |
| ۱۱۰..... | ۱-۷-۱ هدف از تأسیس مدارس اکابر |
| ۱۱۱..... | ۲-۷-۱ سیر گسترش آموزش اکابر در کردستان و واکنش اهالی |
| ۱۱۴..... | ۸-۱ مدارس اقلیت های دینی (یهودیان و مسیحیان) |
| ۱۱۴..... | ۱-۸-۱ تاریخچه مدارس خارجی در ایران و کردستان در دوران قاجار |
| ۱۱۶..... | ۲-۸-۱ تأثیر سیاست فرهنگی دولت پهلوی اول در وضعیت مدارس اقلیت های دینی در کردستان |
| ۱۲۱..... | ۳-۸-۱ نگاهی به آمار دانش آموزان مدارس مسیحیان و کلیمیان کردستان |
| ۱۲۵..... | ۹-۱ مدارس و پیشاهنگی |
| ۱۳۸..... | ۱۰-۱ آثار و نتایج گسترش آموزش نو در کردستان |
| ۱۳۸..... | ۱-۱۰-۱ ظهور طبقه متوسط جدید |
| ۱۴۰..... | ۲-۱۰-۱ بهبود وضعیت زنان در کردستان |
| ۱۴۲..... | نتیجه گیری |

فصل دوم: زبان و لباس؛ عرصه های اصلی یکسان سازی فرهنگی دولت پهلوی اول..... ۱۴۵

| | |
|----------|--|
| ۱۴۷..... | مقدمه |
| ۱۴۷..... | ۱-۲ سیاست زبانی دولت پهلوی اول |
| ۱۴۷..... | ۱-۱-۲ ناسیونالیسم و اهمیت وحدت زبانی |
| ۱۴۹..... | ۲-۱-۲ جایگاه زبان فارسی در وحدت ملی |
| ۱۵۰..... | ۳-۱-۲ راهکارهای ترویج زبان فارسی در کردستان |
| ۱۵۷..... | ۴-۱-۲ پیامدهای سیاست زبانی در کردستان |
| ۱۶۷..... | ۵-۱-۲ فرهنگستان و تغییر اسامی جغرافیایی |
| ۱۷۵..... | ۲-۲ متحدالشکل کردن لباس مردان |
| ۱۷۵..... | ۱-۲-۲ هدف حکومت پهلوی اول از لباس متحدالشکل |
| ۱۷۷..... | ۲-۲-۲ واکنش گروه ها و طبقات مختلف کردستان به قانون لباس متحدالشکل |
| ۱۸۲..... | ۳-۲-۲ بررسی عملکرد مأموران دولتی در اجرای قانون متحدالشکل کردن لباس در کردستان |
| ۱۸۹..... | ۳-۲ کشف حجاب زنان |
| ۱۸۹..... | ۱-۳-۲ روند و زمینه شکل گیری کشف حجاب در ایران |
| ۱۹۱..... | ۲-۳-۲ روند اجرای کشف حجاب در کردستان و واکنش اهالی |
| ۱۹۸..... | ۴-۲ تقویت ناسیونالیسم قومی؛ واکنشی در برابر سیاست یکسان سازی فرهنگی |
| ۲۰۰..... | نتیجه گیری |

فصل سوم: تاریخ نگاری دوره پهلوی اول و تأکید بر پیوستگی نژادی کردها و ایرانیان..... ۲۰۱

| | |
|----------|---|
| ۲۰۳..... | مقدمه |
| ۲۰۳..... | ۱-۳ دولت پهلوی اول و تاریخ نگاری ناسیونالیستی |

| | |
|-----|--|
| ۲۰۵ | ۲-۳. دلایل و راهکارهای مورخان دوره رضاشاه برای اثبات ایرانی بودن کردها |
| ۲۰۷ | ۳-۲-۱. آریامحوری و تأکید بر نژاد آریایی کردها |
| ۲۰۹ | ۳-۲-۲. هم‌ریشه بودن زبان‌های فارسی و کردی |
| ۲۱۰ | ۳-۲-۳. میهن‌دوستی و شاه‌پرستی کردها |
| ۲۱۲ | ۳-۲-۴. دل‌بستگی کردها به آیین زرتشتی و اشتراکات مذهبی کردها با سایر اقوام ایرانی |
| ۲۱۳ | ۳-۲-۵. پیشینه مشترک تاریخی کردها با سایر اقوام ایرانی |
| ۲۱۵ | نتیجه‌گیری |

فصل چهارم: جشن‌های ملی میهنی؛ سازمان پرورش افکار و تثبیت سیاست فرهنگی دولت

| | |
|-----|--|
| ۲۱۷ | پهلوی اول در کردستان |
| ۲۱۹ | مقدمه |
| ۲۲۰ | ۴-۱. جشن‌ها و مراسم حکومتی |
| ۲۲۰ | ۴-۱-۱. هدف از برگزاری جشن‌ها |
| ۲۲۱ | ۴-۱-۲. جشن‌های مرتبط با شخص رضاشاه |
| ۲۲۶ | ۴-۱-۳. جشن‌های فرهنگی |
| ۲۳۶ | ۴-۱-۴. سرنوشت جشن‌ها پس از سقوط رضاشاه |
| ۲۳۷ | ۴-۲. سازمان پرورش افکار |
| ۲۳۷ | ۴-۲-۱. هدف از تشکیل سازمان پرورش افکار |
| ۲۳۹ | ۴-۲-۲. کمیسیون‌های شن‌کانه سازمان پرورش افکار و کارکردهای آن |
| ۲۴۴ | نتیجه‌گیری |

| | |
|-----|-------------------------|
| ۲۴۷ | فصل پنجم: جمع‌بندی |
| ۲۴۹ | جمع‌بندی |
| ۲۵۱ | نتایج و یافته‌های پژوهش |

| | |
|-----|--|
| ۲۵۵ | منابع |
| ۲۵۷ | الف) کتاب |
| ۲۶۴ | ب) اسناد |
| ۲۶۹ | ج) روزنامه‌ها و سالنامه‌ها و نشریات ادواری |
| ۲۷۱ | د) سالنامه و احصائیه |
| ۲۷۲ | ه) منابع لاتین |

«اسلام و آداب و فرهنگ اسلامی، جزء فرهنگ ملی ماست. «ملی»، مقابل «اسلامی» نیست؛ عین همان اسلامی است.» ... «هویت ایرانی در تاریخ چیز عجیبی است؛ همه کسانی که به ایران تهاجم کردند، بعد از مدتی زبانشان، آدابشان، فرهنگشان به یک نحو در ایران حل شد. تنها چیزی که مستثنی است، اسلام است که به ایران آمد، در ایران غرق نشد، ماند. ایرانی، اسلام را از بن دندان قبول کرد. در کشورهای مورد تهاجم عرب‌های مسلمان - مصر، فلسطین و شامات - زبان عوض شد؛ اما ایران، زبانش عوض نشد و فارسی باقی ماند؛ این خصوصیتی است که متعلق به کشور ما است.» ... «نسلی که خودساخته است، دارای هویت است؛ هویت ایرانی - اسلامی محکم و عمیقی دارد، دلباخته و فریفته این و آن و بازمانده‌های تمدن منسوخ‌شده شرق و غرب نیست؛ نسلی است دانا، دانشمند، کارآمد، ماهر، آشنا با سبک زندگی اسلامی و سنت‌های ایرانی؛ یک چنین نسلی لازم است تا بتواند آن تمدن [نویین اسلامی] را بسازد.» (بیانات مقام معظم رهبری، ۱۳۸۷.۲.۱۸، ۱۳۹۴.۸.۲۰، ۲۰۲۱.۲.۲۱).

بنیاد ایران‌شناسی با بهره‌گیری از مساعدت استادان و محققان ایران‌پژوه در مناطق گوناگون کشور و نیز در جهان، مترصد تحقیق برای تقویت هویت ملی ایرانیان در مسیر تحقق تمدن نوین اسلامی، از طریق زمینه‌سازی برای انجام مطالعات و تحقیقات درخصوص مسائل تاریخی، تمدنی، فرهنگی، هنری و دینی کشور ایران است.

شناختن و شناساندن مورث ایرانی در جای‌جای ایران، از طریق پژوهش‌های چندوجهی ایران‌شناسانه در زمره مأموریت‌های این بنیاد است تا بتوان با رجعتی درونی به خود، ایران و ایرانی راه، نه از منظری غیربومی و مستشرقانه، بلکه با نگاهی درونی و خودباورانه «شناخت» و «شناساند». بنیاد ایران‌شناسی در جایگاه مؤسسه‌ای پژوهشی، آموزشی و فرهنگی، با نظر داشت اهدافی در اساسنامه خود، دیدگاه‌های مقام معظم رهبری، بیانیه گام دوم انقلاب اسلامی، سیاست‌های کلی برنامه هفتم توسعه، الگوی پیشرفت اسلامی - ایرانی و دیگر اسناد بالادستی کشور، اینک در مسیری گام نهاده که شناختن و شناساندن فرهنگ و تمدن ایران زمین در ادوار مختلف تاریخ پرافتخار آن، به‌ویژه دستاوردهای انقلاب شکوهمند اسلامی به ایرانیان و غیرایرانیان، از جمله اهداف و مأموریت‌های پژوهشی اصلی آن است. همچنین همگامی پژوهشی در مسیر ایجاد تمدن نوین ایران

اسلامی، از طریق تعمیق شناخت از «هویت ملی و دینی ایرانیان» و «ادوار شکوفایی فرهنگ و تمدن ایران» در برنامه پژوهشی بنیاد، هدف‌گذاری شده که از طرق گوناگون دنبال می‌شوند: طراحی و اجرای طرح‌های خرد و کلان پژوهشی، همایش‌ها و سلسله‌نشست‌های پژوهشی، انتشار نشریات تخصصی و ... در این میان، بخشی از برون‌داد فعالیت‌های پژوهشی انجام‌شده در حوزه مطالعات ایران‌شناسانه، در قالب کتاب منتشر شده و در دسترس پژوهشگران کشور قرار می‌گیرد که کتاب پیش رو، یکی از آنها است.

بنیاد ایران‌شناسی از همفکری و همکاری استادان و پژوهشگران علاقه‌مند به تحقیق و تتبع در تاریخ و فرهنگ و تمدن ایران، برای شناختن و شناساندن موارث پرافتخار این سرزمین، استقبال می‌نماید و امیدوار است با انتشار دستاوردهای پژوهشی خود و یا نشر نتایج تحقیقات پژوهشگران ایران‌دوست، به پشتوانه توفیق الهی، در ادای دین به ایران عزیز، سهمی داشته باشد.

بنیاد ایران‌شناسی

www.ketab.ir

پیشگفتار

رضاشاه در وضعیتی به قدرت رسید که می‌بایست برای تقویت پایه‌های حکومت خویش و همچنین جلب نظر روشن‌فکران حامی خود به نوسازی در ایران می‌پرداخت و برای همسو کردن جامعه با برنامه‌های خویش، در راستای ملت‌سازی و تربیت افراد جامعه گام برمی‌داشت. از آنجاکه ویژگی سنتی جامعه ایران به‌ویژه جهل و بی‌سوادی اکثریت افراد جامعه و وجود زبان‌ها و گویش‌های گوناگون و آداب‌ورسوم و پوشش‌های اقوام مختلف ساکن ایران یکی از موانع اصلی تشکیل ملت واحد تلقی می‌شد، دولت پهلوی اول قصد داشت تا با ترویج ایدئولوژی حکومتی مبتنی بر تمرکزگرایی، ناسیونالیسم باستان‌گرا، سکولاریسم و غرب‌گرایی در جهت یکسان‌سازی فرهنگی جامعه چندقومیتی ایران با محوریت یک زبان و یک لباس برای نیل به وحدت ملی گام بردارد. تلاش اصلی پژوهش پیش رو پاسخ‌گویی به این سؤال است که در دوران رضاشاه برای اجرایی کردن سیاست یکسان‌سازی فرهنگی و تقویت وحدت ملی چه اقداماتی در کردستان صورت گرفت و این اقدامات چه نتایج و پیامدها و واکنش‌هایی را به همراه داشت. یافته‌های پژوهش نشان‌دهنده آن است که کارگزاران فرهنگی دولت پهلوی اول برای تحقق پروژه هویت‌سازی در کردستان، ضمن گسترش آموزش نو و تأسیس مدارس دولتی و تلاش برای ترویج زبان فارسی و لباس متحدالشکل، به اقداماتی دیگر نظیر حمایت از تألیف کتاب‌هایی در زمینه تاریخ قوم کرد، که در آن بر پیوستگی نژادی آن‌ها با ایرانیان تأکید شده بود، و همچنین برگزاری جشن‌های مختلف و اجرای نمایش و سخنرانی‌هایی با مضامین ملی و میهنی و تغییر اسامی مکان‌های جغرافیایی دست زده‌اند. این اقدامات و به‌ویژه تلاش برای گسترش مدارس دولتی با مشکلات و هزینه‌های مالی فراوان و کوشش افرادی بسیار و از جمله نظامیان همراه بود؛ اما تأثیرات مثبتی در جامعه کردستان گذاشت و به گسترش نسبی سواد، ظهور و تقویت طبقه متوسط شهرنشین، کاهش نفوذ و قدرت سران عشایر و بهبود نسبی جایگاه زنان منجر شد. تلاش‌های سازمان‌دهی شده دولت برای تضعیف و از بین بردن زبان، لباس و آداب‌ورسوم کردها، از یک‌سو و تأکید بر روش‌های تحمیلی و اجباری و تنبیهی به‌جای روش‌های ترغیبی، از سوی دیگر، باعث شد تا اقدامات فرهنگی دولت در کردستان نه تنها به تقویت وحدت ملی نینجامد؛ بلکه زمینه واگرایی و افزایش تمایلات ملی‌گرایی قومی در آن منطقه را

فراهم کند. بازشناسی اهداف، روند، نتایج و پیامدهای اقدامات فرهنگی دولت پهلوی اول در کردستان با استفاده از گردآوری و بازخوانی و تحلیل اسناد و سایر منابع موجود با روش توصیفی-تیبینی محور مطالعه پژوهش پیش روست.

بیشتر کردها در استان‌های کردستان، کرمانشاه، ایلام و قسمت‌های جنوبی استان آذربایجان غربی سکونت دارند؛ اما در پژوهش پیش رو با توجه به لزوم محدودسازی دامنه جغرافیایی، لفظ کردستان تنها برای شهرهای کردنشین جنوب استان آذربایجان غربی و شهرهای کنونی استان کردستان به کار رفته است. شهرهای کردنشین جنوب استان آذربایجان غربی در دوران پهلوی اول جزو قصبات شهرستان ساوجبلاغ مکری (مهاباد) و شهرهای کنونی استان کردستان در تقسیمات جغرافیایی آن زمان جزء روستاها و قصبات شهرهای سنندج و بیجار محسوب می‌شدند. همچنین پژوهش پیش رو شهرهایی نظیر جوانرود و روانسر و پاوه را، که در تقسیمات کنونی جزء استان کرمانشاه هستند، نیز در بر گرفته است؛ چراکه در آن دوران جزء توابع شهرستان سنندج محسوب می‌شدند.

اثر پیش رو برگرفته از رساله دکتری نگارنده در رشته تاریخ ایران دوره اسلامی با عنوان *سیاست‌های فرهنگی دولت پهلوی اول در کردستان (۱۳۰۴-۱۳۲۰)* است که در سال ۱۳۹۷ در دانشگاه تبریز از آن دفاع شده است. بر خود لازم می‌دانم مراتب سپاس و قدردانی خود را به محضر استادان راهنما و مشاور، جناب آقای دکتر رضا دهقانی، جناب آقای دکتر علیرضا کریمی، جناب آقای دکتر عباس قدیمی قیداری و جناب آقای دکتر غلامعلی پاشازاده ابراز کنم که با دقت نظر و راهنمایی‌های ارزنده، بنده را در تکمیل این رساله یاری فرمودند. همچنین بر خود لازم می‌دانم از رئیس محترم بنیاد ایران‌شناسی، جناب آقای دکتر محمدحسین رجبی دوانی و همچنین معاونت محترم پژوهشی آن بنیاد، سرکار خانم دکتر سیده راضیه یاسینی که بستر مناسب و مطلوبی را برای شناسایی و معرفی و حمایت و چاپ رساله‌های برتر دانشگاهی در زمینه ایران‌شناسی فراهم آورده و با کمک‌های مادی و معنوی مقدمات انتشار این اثر را در قالب کتاب فراهم کردند، قدردانی و تشکر ویژه کنم. علاوه بر این از سایر کارکنان و اساتید بنیاد ایران‌شناسی علی‌الخصوص جناب آقای دکتر حمیدرضا آریان‌فر بابت راهنمایی‌های گرانبه‌ایشان و سرکار خانم زینب خیزدوست بابت تمامی زحمات و هماهنگی‌هایی که در طول چاپ این کتاب کشیدند سپاسگزارم.

سرانجام، سپاس قلبی خود را نثار همسر و فرزندانم می‌کنم که با صبوری و تشویق‌هایشان زمینه به سرانجام رسیدن این پژوهش را فراهم کردند. در پایان جا دارد از تمام افرادی سپاسگزاری کنم که به هر نحو در فرایند تدوین و نگارش این کتاب مرا یاری کرده‌اند و یادآوری نامشان مقدور نیست.



آگاهی از اهداف اقدامات فرهنگی صورت گرفته در دوره رضاشاه و همچنین چرایی اتخاذ سیاست یکسان سازی فرهنگی در آن دوران مستلزم آشنایی با روند دولت‌ملت‌سازی در ایران معاصر است. به همین منظور، در این فصل، ضمن اشاره مختصر به چگونگی شکل‌گیری دولت‌های مدرن در اروپا، به نخستین تلاش‌های صورت گرفته در ایران برای تشکیل دولت مدرن و زمینه‌های به قدرت رسیدن رضاخان اشاره خواهد شد. در ادامه نیز، برای ریشه‌یابی اقدامات صورت گرفته در آن دوران به اجمال روند ملت‌سازی در دوره رضاشاه و همچنین ویژگی‌های ناسیونالیسم ترویج شده در آن زمان به‌عنوان هسته مرکزی فرایند تکوین دولت‌ملت بررسی خواهد شد.

ایران معاصر و پروژه دولت‌ملت‌سازی

دولت‌ملت‌سازی روندی است که طی آن جامعه سیاسی تلاشی می‌کند از طریق انباشت قدرت و توسعه ظرفیت نهادی، خودمختاری، حاکمیت و استقلال خود را کسب و حفظ کند و ارتقا بخشد. چنین هدفی به‌شدت به افزایش همبستگی و یکپارچگی اجتماعی ملی و ثبات سیاسی به‌ویژه در مفهوم توسعه نهاد‌های مردم‌سالار وابسته است. مقصد چنین روندی تکامل هرچه بیشتر دولت (به‌عنوان سازه نهادی نیرومند) و ملت (به‌عنوان سازه اجتماعی یکپارچه و دارای هویت واحد) و پیوند و نزدیکی هرچه بیشتر است (زرگر، ۱۳۸۶: ۱۱۷). پدیده دولت‌ملت اساساً پدیده‌ای غربی است و مبانی و فرایند تکوین آن را باید درون تمدن غرب و همگام با فرایند تجدد غربی و رنسانس علمی پی گرفت. معاهده وستفالیای، که پس از جنگ‌های سی‌ساله مذهبی میان کشورهای اروپایی در سال ۱۶۴۸ بسته شد، نقطه عطفی در پیدایش دولت‌ملت مدرن است. در این پیمان، حقوق برابر و یکسان کشورها به‌عنوان واحدهای سیاسی مستقل برای نخستین بار مطرح و پذیرفته شد. تا قبل از پیمان مذکور، جهان زیر سلطه سازمان‌های سیاسی چندوجهی همچون کلیسا، امپراتوری‌های چندقومی، دولت‌شهرها و سازمان فنودالی بود؛ اما پس از آن دولت‌ملت مدرن که با ویژگی‌هایی همچون افزایش تمرکز و اقتدار عمومی و مرزهای سرزمینی مشخص همراه بود، جایگزین این سازمان‌های سیاسی شد (قوام و قیصری، ۱۳۹۱: ۱۲). وقوع انقلاب کبیر فرانسه به ترویج و تقویت

ناسیونالیسم و سکولاریسم و تسریع روند دولت‌ملت‌سازی در اروپا منجر شد. سکولاریسم موجب شد که سیاست حوزه مستقلی از مذهب باشد و دیگر مذهب نتواند در جامعه هم‌بستگی ایجاد کند. به همین علت، ناسیونالیسم توانست این رسالت را بر عهده بگیرد و نظم پیشین راه که بر هم‌بستگی‌های سنتی از قبیل مذهب و قبیله و خانواده مبتنی بود، به سوی نظم جدید و مبتنی بر هم‌بستگی ملی و سکولار هدایت کند (همان: ۱۴).

با بررسی چگونگی شکل‌گیری دولت‌ملت در کشورها و مناطق مختلف می‌توان سه مدل از این فرایند را تشخیص داد:

۱. مدل از پایین به بالا (ابتدا ملت‌سازی بعد دولت‌سازی): در این مدل وفاداری‌ها از سطح قوم به سطح ملت و در قالب دولت ملی درمی‌آید. دولت ملی در بیشتر جوامع اروپایی در چنین روندی تحقق یافته و پیشرفت کرده است؛

۲. مدل از بالا به پایین (ابتدا دولت‌سازی بعد ملت‌سازی): در این مدل دولتی قوی با نهادهای روبه توسعه به تدریج جمعیتی به شدت نامتجانس را با ابزارهای مختلف از جمله نیروی ناسیونالیسم و رشد حقوق مدنی و شهروندی یکپارچه و هم‌بسته کرده و به حالت ملت درآورده است. نمونه بارز آن ایالات متحده است.

۳. مدل پس‌استعماری: در این مدل دولت‌سازی عمدتاً از «الگوی برون‌زاد و تحمیلی» با دخالت مستقیم قدرت‌های فرامنطقه‌ای صورت می‌گیرد و در آن، دولت یا عاملی خارجی تلاش می‌کند تا در روند تشکیل دولت‌ملت در کشورهای مد نظر خود مداخله کند و آن را برنامه‌ریزی و هدایت کند؛ مانند تلاش‌های دولت آمریکا برای تشکیل دولت‌ملت در عراق و افغانستان (زواره، بیگدلی و احمدی‌نسب، ۱۴۰۱: ۵۰).

قرن نوزدهم سرآغاز آشنایی ایرانیان با فرهنگ و تمدن مغرب‌زمین و تحولات فکری اروپا پس از انقلاب صنعتی و انقلاب فرانسه بود. این آشنایی زمینه‌ساز پیدایش تفکرها و اندیشه‌های نوی در ایران شد. اولین تکاپوها برای دگرگونی ساخت دولت و جامعه در ایران بر اثر مواجهه با استعمار و مسئله جنگ با روسیه شکل گرفت. شکست‌های سنگین ایران از روسیه ایرانیان را متوجه این حقیقت تلخ کرد که دچار ضعف و عقب‌ماندگی‌اند. به‌منظور برون‌رفت از آن اوضاع، اصلاح‌گران اولیه دوران قاجار درصدد اخذ مظاهر و لوازم تمدن و فرهنگ غرب برای مدرن‌سازی و گذر از عقب‌ماندگی برآمدند. آن‌ها با مقایسه اوضاع ایران و اروپا علت اصلی بدبختی و عقب‌افتادگی‌های ایران را استبداد دستگاه حاکم و نبود قانون می‌دانستند. به همین علت، استقرار نظام مشروطه که به کاهش قدرت پادشاه می‌انجامید و همچنین ترویج و ترغیب ملی‌گرایی لیبرال را مهم‌ترین راه چاره و علاج برای درمان عقب‌ماندگی‌ها و افتادن ایران در شاه‌راه ترقی و پیشرفت می‌دانستند. اصلاح‌گران دوران قاجار که از ایده‌های ملی‌گرایی فرانسه تأثیر



پذیرفته بودند، با نادیده گرفتن تکوین تاریخی دولت‌ملت در غرب، قصد داشتند اندیشه‌ها و مفاهیمی چون قانون، آزادی، برابری، ملی‌گرایی و مشروطه‌خواهی را در جامعه سنتی ایران نهادینه کنند و ترویج دهند. انقلاب مشروطه در ایران به علت ضعف ساختار حکومتی قاجار به سرعت پیروز شد؛ اما دولت مشروطه خود میراث‌دار دولت قاجار با دیوان‌سالاری بسیار ضعیف و توان نظامی و مالی کم شد. به همین علت، نظام مشروطه به همان سرعتی که شکل گرفته بود رو به شکست رفت. اختلافات داخلی میان مشروطه‌خواهان، بافت عشیره‌ای و سنتی جامعه ایران، کاهش قدرت پادشاه، دخالت کشورهای بیگانه و سپس وقوع جنگ جهانی اول و اشغال ایران توسط نیروهای متفقین نیز مزید بر علت شد و به بی‌نظمی و آشوب‌هایی انجامید که تا آن زمان در ایران سابقه نداشت. وضعیت از فقدان وحدت ملی، تضاد سیاسی، آشفتگی و فقر سیاسی، ناامنی و فساد و بی‌لیاقتی اداری حکایت می‌کرد. تکه‌تکه شدن سرزمین‌های عربی و حاکمیت بلشویک‌ها در روسیه عوامل جدیدی را در معادلات قدرت منطقه وارد کرده بود (کاتوزیان، ۱۳۸۸: ۱۱۸). روشن‌فکران و نخبگان سیاسی اواخر قاجار پس از مشاهده هرج‌ومرج و ناآرامی، که پس از انقلاب مشروطه گریبان ایران را گرفته بود، از دولت دموکراتیک قانون‌مدار مبتنی بر ارزش‌هایی چون آزادی و قانون و حاکمیت مردم دل بردند و بر تشکیل دولت مطلقه‌ای تأکید کردند که از بالا فرایند توسعه را قهرآمیزانه تحقق بخشد. در آن دوره، هواداران توسل به استبداد، برای غلبه بر هرج‌ومرج، به تجربه فاشیسم ایتالیا و نظریه‌های متفکران آلمانی دربارهٔ ملیت نظر داشتند (حشمت‌زاده، نازاریان و حیدری دلفارد، ۱۳۹۳: ۷۳). در چنین وضعیتی، رضاخان، که توانسته بود بسیاری از قیام‌ها را در گوشه‌وکنار ایران سرکوب کند و آرامش نسبی را به کشور بازگرداند، محل توجه روشن‌فکران قرار گرفت. از نگاه آنان، رضاخان مرد عمل، مظهر اقتدار و صلابت، نظامی‌گرای خشن، میهن‌دوست و عاشق اصلاحات بود و با توجه به سوابقش در تأسیس ارتش مدرن و سرکوب شورش‌ها و استقرار امنیت می‌توانست آرمان‌های آنان را در نوسازی ایران و تشکیل دولت مدرن عملی کند. به همین علت، در آن دوران مجلات و روزنامه‌هایی چون *ایرانشهر*، *کاوه*، *آینده* و *رستاخیز* به‌منزله بلندگوهای تبلیغاتی و نردبان‌های قدرت رضاخان عمل می‌کردند و نقشی اساسی در تغییر سلطنت از قاجار به پهلوی ایفا کردند (ملایی توانی، ۱۳۸۱: ۵۰۴).

از دیدگاه روشن‌فکران سرخورده از نظام مشروطه، وجود اقوام مختلف و مسئله‌ای به نام تکثرگرایی قومی در ایران یکی از عوامل اصلی تهدیدکننده وحدت ملی بود. به همین علت، آنان اولین وظیفه دولت مطلقه پس از برقراری نظم و آرامش را تلاش برای تحقق آرمان ملت‌سازی و تحکیم مبانی هویت ملی می‌دانستند. آنان معتقد بودند بنا کردن دولت مدرن در ایران مستلزم تنوع فرهنگی کمتر و همگنی قومی بیشتر است. روشن‌فکران و کارگزاران فرهنگی دولت پهلوی اول وحدت ملی را به معنای از بین بردن تمامی تفاوت‌های موجود از حیث شیوه زندگی، لباس، زبان و... می‌دانستند. این

برداشت از وحدت ملی، که می‌توان آن را یکسان‌سازی فرهنگی نامید، در تلاش بود از درون ترکیب پرتنوع قومی و زبانی و مذهبی ایران ملتی یگانه و یکنواخت بسازد که از هر حیث وحدت داشته باشد. متحدالشکل کردن ملت از حیث لباس و کلاه، رواج زبان فارسی به‌عنوان زبان ملی، برقراری مدارس دولتی و گسترش آموزش عمومی و ایجاد محدودیت‌هایی برای تضعیف لهجه‌های مختلف گوشه‌هایی از سازوکار ملت‌سازی دولت پهلوی اول برای کاهش تمایلات و تعارضات قومی و زبانی بود.

میان روشنفکرانی چون نویسندگان جراید *کاوه* و *ایران‌شهر* و *آینده* اختلاف‌نظر سیاسی فراوان بود؛ اما اکثر آنان کم‌وبیش بر این باور بودند که وحدت ملی تنها در قالب دو عامل بنیادین فرهنگ و زبان امکان‌پذیر است. در بین نخبگان این دوره، کاظم‌زاده گفتمان ناسیونالیستی را بیش از سایرین با رویکردهای فرهنگی مطرح کرد. مفهوم وحدت ملی زیربنای افکار کاظم‌زاده را تشکیل می‌داد. بر همین اساس، او اولین و اصلی‌ترین پایه معارف را ملیت قرار داد و وحدت ملی را شرط نجات از بندگی و عقب‌ماندگی می‌دانست. وی معتقد بود اگر ایرانیان «ملیت را محور آمال و اعمال» خود قرار دهند، «از بی‌همه‌چیزی خلاص شده، دارای همه‌چیز» خواهند شد (ایران‌شهر، س ۲، ش ۲: ۷۴-۷۵). او فرقه‌گرایی را یکی از آفت‌های بزرگ جامعه ایران می‌دانست و توصیه می‌کرد: «فرقه‌های محلی، گویش‌های محلی، لباس محلی، آداب محلی و حساسیت‌های محلی» از میان برداشته شده و هر فرد ایرانی که خون آریایی در بدن دارد و خاک ایران را وطن خود می‌شمارد، خواه گُرد و بلوچ و خواه زرتشتی یا ارنی باشد، باید ایرانی شمرده و ایرانی نامیده شود (همان‌جا). در مملکتی که درجه فهم اکثریت مردم از درک معنای شهر و ولایت و مملکت بالاتر نرفته و لفظ ایران برای آن‌ها معماست، وی دم از اتحاد بشر و اتحاد اسلام زدن را منتها درجه «کوتاه‌نظری و بی‌عقلی و نافهمی» می‌دانست (همان، س ۳، ش ۱ و ۲: ۴۱-۴۲).

نویسندگان مجله *کاوه* نیز برای تأسیس مفهوم جدید ملیت ایرانی عمدتاً بر خصیصه‌های فرهنگی تأکید می‌کردند و بدین لحاظ، هویت‌سازی آنان را باید نوعی هویت‌سازی فرهنگی یا هویت‌سازی ملی با تکیه بر خصوصیات فرهنگ ملی قلمداد کرد (اکبری، ۱۳۹۳: ۱۵۴-۱۵۵). محمود افشار نیز ایدئال و مطلوب اجتماعی خود را حفظ و تکمیل وحدت ملی ایرانیان می‌دانست و معتقد بود: «اختلافات محلی از حیث لباس و اخلاق و غیره محو شود و ملوک‌الطوایفی کاملاً از بین برود. گُرد، لر و قشقای و عرب، ترک و ترکمن و... با هم فرقی نداشته، هریک به لباسی ملبس و به زبانی متکلم نباشند. به عقیده ما، تا در ایران وحدت ملی از حیث زبان، اخلاق، لباس و... حاصل نشود، هر لحظه برای استقلال سیاسی و تمامیت ارضی احتمال خطر وجود دارد. اگر ما نتوانیم همه نواحی و طوایف مختلفی را که در ایران سکنا دارند یکنواخت کنیم؛ یعنی همه را به تمام معنی ایرانی نماییم آینده تاریکی در جلو ماست» (افشار، ۱۳۰۴: ۶۵). احمد کسروی نیز علت اصلی عقب‌ماندگی ایرانیان را



پراکندگی توده‌ها و کثرت زبانی و قومی و مذهبی می‌دانست و رمز پیشرفت ایرانیان را عملی کردن شعار «یک دین، یک درفش و یک زبان» می‌دانست (نک. کسروی، ۱۳۵۱). عیسی صدیق، یکی از افراد تأثیرگذار در سیاست فرهنگی حکومت پهلوی اول، فرهنگ را سازوکار دولت برای ایجاد وحدت شکل و وفاداری می‌داند و هدف از دستگاه تعلیم و تربیت را تربیت تمام افراد به‌منظور مشابه کردن آن‌ها ذکر می‌کند. وی فرهنگ را قوه‌ای می‌داند که برای تأمین مقاصد ملی به کار می‌رود (صدیق، ۱۳۵۲: ۱۵۳). او هدف دولت پهلوی از افزایش نظارت بر مدارس را ایجاد فرهنگی مشابه در افراد می‌داند (همان: ۱۵۶). سعید نفیسی، یکی دیگر از کارگزاران فرهنگی دولت پهلوی اول، ملت را جمعی از مردم می‌داند که در زبان و اخلاق و عادات و رسوم و باورها و دین و لباس و زندگی اجتماعی و امید و آرزو و حتی در خشم و غضب و کینه و نفرت یکسان بیندیشند (نفیسی، ۱۳۴۵: ۱۱). تا قبل از حکومت پهلوی، به‌علت اختلافات عادات و لباس و عقاید و آرا و زبان، به‌هیچ‌وجه وحدت ملی و نژادی در ایران وجود نداشت و لازم بود وحدت و یکانگی در میان افراد مختلف و طوایف و قبایل گوناگون ایران، که همه از یک نژاد بودند، فراهم شود (همان: ۷۵). درواقع یکی از دغدغه‌های اصلی بسیاری از روشن‌فکران دوره رضاشاه وحدت ملی اقوام ایرانی بود. از نظر آنان، بهترین راه رسیدن به این هدف تلاش در راستای ملت‌سازی و یکسان‌سازی فرهنگی اقوام ایرانی بود.

رضاشاه پس از رسیدن به قدرت در ابتدا از طریق تشکیل ارتش منظم، ایجاد دیوان‌سالاری گسترده، نوسازی نظام قضایی، گسترش راه‌های ارتباطی، نوسازی مالی و تغییر در نظام مالیات‌ستانی و... سعی کرد دولت متمرکز مدرنی در ایران تأسیس کند و قدرت زیرساختی را فراهم آورد. که دولت سنتی قاجار فاقد آن بود. او سپس، برای تقویت پایه‌های حکومت خویش برای ملت‌سازی آمرانه، از بالا به پایین گام برداشت. فقدان هویت سیاسی مشترک و احساس تعلق به نمادهای متعدد از موانع اصلی توسعه و ترقی واحد سیاسی به شمار می‌رفت و دولت مدرن نمی‌توانست بر رعایایی با هویت‌های پراکنده قومی، زبانی، دینی و... حکومت کند. از این‌رو، نخبگان سیاسی دوره پهلوی، با ترویج ناسیونالیسم، ارزش‌های ملی جدیدی را تعریف و برای مشروعیت بخشیدن به آن‌ها تلاش کردند. در دوره پهلوی، ناسیونالیسم هسته مرکزی فرایند تکوین دولت‌ملت و مهم‌ترین عنصر پیونددهنده افراد بود. از این‌رو، بررسی اجمالی روند و اهداف و ویژگی‌های ناسیونالیسم دوره رضاشاه ضروری به نظر می‌رسد.

ملی‌گرایی دوران رضاشاه؛ کارکردها و مؤلفه‌های آن

ناسیونالیسم یا ملی‌گرایی را نوعی آگاهی جمعی یعنی آگاهی تعلق به ملت یا آگاهی ملی تعبیر کرده‌اند که غالباً پدیدآورنده حس وفاداری و شور و دل‌بستگی افراد به عناصر تشکیل‌دهنده ملت

یعنی نژاد، زبان، سنت‌ها، عادات، ارزش‌های اجتماعی و اخلاقی و به‌طور کلی فرهنگ می‌شود (آشوری، ۱۳۸۶: ۳۱۹). پژوهشگران دربارهٔ ریشهٔ ملی‌گرایی هم‌رأی نیستند؛ گروهی از آن‌ها معروف به «زللی‌انگاران» شکل‌گیری ملت را پیشامدرن می‌دانند و با تأکید بر نقش فرهنگ به‌ویژه زبان در تشکیل ملت‌ها، سابقهٔ ملی‌گرایی و احساسات ملی را به گذشته‌های دور می‌رسانند. از نظر معتقدان به این دیدگاه، نیاکان و عواملی چون سرزمین، غذا، آب‌وهوا و ویژگی‌های طبیعی و فیزیکی و روحی و حتی نگرش افراد را شکل می‌دهد. گروهی دیگر موسوم به «بزارانگاران (مدرنیست‌ها)» بر جدید بودن پدیدهٔ ملت و هویت ملی تأکید می‌کنند. از نظر آن‌ها، ناسیونالیسم نتیجهٔ تحولات قرون اخیر مانند رشد بورژوازی و صنعت و پیدایش دولت مدرن بوده و معتقدند که در اعصار پیشامدرن ملت‌ها و ملی‌گرایی ناشناخته بوده و پیروزی انقلاب کبیر فرانسه در ۱۷۸۹ را نقطهٔ شروع ملی‌گرایی و شکست آلمان در ۱۹۴۵ را نقطهٔ افول ملی‌گرایی می‌دانند (اسمیت، ۱۳۸۳: ۳۸۱). سرانجام، گروهی دیگر که به «نمادپردازان قومی» مشهورند راه میانه‌ای در پیش گرفته‌اند؛ بدین معنی که معتقدند هویت ملی به‌عنوان مفهومی سیاسی مدرن و جدید است؛ ولی مؤلفه‌های تشکیل‌دهندهٔ آن قبلاً وجود داشته است و ملت‌های جدید با اتکا به آن مؤلفه‌ها شکل گرفته‌اند (اوزکریملی، ۱۳۸۳: ۷۹-۸۰).

تنوع عناصر سازندهٔ هویت ملی چون زبان، تاریخ، سرزمین و نژاد مشترک و گوناگونی ارزش‌ها در جوامع مختلف به پدید آمدن گونه‌های مختلفی از ناسیونالیسم منجر شده است. بر همین اساس نیز، دسته‌بندی‌های دیگری از ناسیونالیسم ارائه شده است. هانس کوهن^۱ ناسیونالیسم را مقولهٔ فلسفی در نظر می‌گیرد و با توجه به تفاوت‌هایی که بین اشکال ملایم ناسیونالیسم در غرب و اشکال تندتر آن، که در شرق رود راین یافت می‌شود، آن را به دو گونهٔ مدنی (غربی) و قومی (شرقی) تقسیم می‌کند. از نظر کوهن، اشکال غربی ناسیونالیسم بر این ایده استوار بود که ملت انجمنی عقلانی از شهروندان است که به‌واسطهٔ قوانین مشترک و سرزمین مشترک با یکدیگر پیوند می‌خورند. در این معنا، افراد تاحدی آزادند ملتی را انتخاب کنند که خودشان می‌خواهند به آن تعلق داشته باشند. در مقابل، اشکال شرقی ناسیونالیسم بر اعتقاد به فرهنگ مشترک و ریشه‌های قومی مشابه مبتنی‌اند و ملت را یک کل ارگانیکی تعریف می‌کنند که از اعضای فردی فراتر می‌رود و از روز تولد منش ملی پاک‌نشده‌ای را بر وجود آن‌ها حک می‌کند. بر این مبنا، افراد در یک ملت زاده می‌شوند و به هرجا نیز مهاجرت کنند، بخش ذاتی ملتی باقی می‌مانند که در آنجا به دنیا آمده‌اند (اسمیت، ۱۳۸۳: ۵۸-۵۹). به‌لحاظ جامعه‌شناختی، منبع این تقابل را باید در ساخت‌های طبقاتی متفاوت جوامع یافت. در غرب بورژوازی قوی و با‌اعتمادبه‌نفسی وجود داشت که توانست



^۱. Hans Kohn

ملت شهروند توده‌ای را با روحیه مدنی پرورش دهد؛ درحالی که شرق فاقد چنین طبقه بورژوازی بود و تحت حکومت آریستوکرات سلطنتی و زمین‌داران شبه‌فئودال بود و به همین علت، بستر مناسبی را برای آشکال تند و اقتدارگرایانه از ناسیونالیسم فراهم کرد (همان).

قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم عصر ناسیونالیسم در اروپا نامیده می‌شود؛ زیرا شاهد ظهور ناسیونالیسم در آلمان و ایتالیا، جنبش‌های موفق و ناموفق ناسیونالیستی در امپراتوری اتریش و روسیه و نیز امپراتوری در حال زوال عثمانی هستیم (بارکلی، ۱۳۶۹: ۳). درباره آغاز پیدایش اندیشه‌های ناسیونالیستی در ایران، نوعی احساسات ملی و بازگوکننده آگاهی به هویت ملی را می‌توان در نوشته‌های کلاسیک تاریخ ایران به‌ویژه آثار شعرای ایرانی نظیر فردوسی و نظامی و برخی از جریان‌های سیاسی و فکری قرون اولیه اسلامی نظیر شعوبیه سراغ گرفت؛ اما احساسات ملی از نوع مدرن و ناسیونالیستی آن در ایران در دوره قاجار و تحت تأثیر تحولات دنیای معاصر و اندیشه‌های ناسیونالیستی اروپا رواج یافت. متفکران ایرانی با آگاهی از کارکرد ناسیونالیسم در وحدت و پیشرفت کشورهای اروپایی از همان ابتدا اندیشه‌های ناسیونالیستی را برای انجام اصلاحات و جبران عقب‌ماندگی ایرانیان ترویج کردند. ناسیونالیسم در انقلاب مشروطه در شکل تلاش برای به بار نشستن ایده‌های دموکراتیک همچون حاکمیت ملی، حکومت قانون، آزادی، رهایی وطن از دست استبداد و استعمار خود را نشان داد. پس از ناکامی مشروطه، بیشتر روشن‌فکران ایرانی به آلمان مهاجرت کرده و ساکن آن کشور بودند. در ناسیونالیسم رایج در آلمان، علاوه بر میهن‌پرستی و وطن‌خواهی، اعتقاد ایدئولوژیک به نژاد و زبان وجود داشت. تحت تأثیر این ناسیونالیسم و با نادیده‌گرفتن برخی از جنبه‌های ناسیونالیسم از جمله جنبه دموکراتیک آن، روشن‌فکران ایرانی نوعی ناسیونالیسم را ترویج و تبلیغ کردند که بیشتر بر تشکیل حکومت مرکزی قدرتمند و ایجاد وحدت ملی در میان اقوام ایرانی بر پایه نژاد آریایی و زبان فارسی تأکید می‌کرد. در همین راستا، آن‌ها به حمایت از رضاخان و تشکیل سلسله پهلوی برخاستند.

دولت پهلوی اول برخلاف شیوه مرسوم دولت‌های سنتی ایران درصدد ایجاد نظام مقتدر سیاسی بود که در آن سهم عمده‌ای از عنصر معنوی قدرت را ایدئولوژی ناسیونالیسم تشکیل می‌داد. رضاشاه، که فاقد هرگونه مشروعیت مذهبی و قبیله‌ای بود، به ایدئولوژی سیاسی برای مشروعیت‌بخشی به حکومت خود نیازمند بود. به همین علت، وی برای فاصله گرفتن از اسلام و علمای مذهبی و درعین حال جذب ناسیونالیست‌های سکولار، ناسیونالیسم باستان‌گرا را برگزید (Fazeli, 2006: 46). این ایدئولوژی اساس مشروعیت‌بخش نظام پهلوی و چهارچوب مفهوم‌بخش آن بود که در فضای حاکم بر آن موجودیت رژیم توجیه می‌شد و مناسبات افراد معنا پیدا می‌کرد (أصف، ۱۳۸۴: ۶۸). در دوران مشروطه روشن‌فکران ایرانی ناسیونالیسم را برای تحریک مردم علیه حاکمان قاجار به کار گرفتند؛ اما با تأسیس دولت‌ملت

مدرن در دوران پهلوی نقش ناسیونالیسم فراهم آوردن محبوبیت و مشروعیت برای پادشاه و هدف آن توجیه حکومت اقتدارگرا و استبدادی رضاشاه بود. (Fazeli, 2006: 46-47).

ملی‌گرایی دوران رضاشاه بیشتر جنبه فرهنگی داشت. اسمیت، یکی از نظریه‌پردازان ناسیونالیسم، به استفاده ملی‌گرایان از مواد خام فرهنگ برای ملت‌سازی اشاره کرده است (اسمیت، ۱۳۹۱: ۷۳). همچنین وی به جایگاه والای ناسیونالیسم فرهنگی در وحدت ملی اشاره کرده و معتقد است دولت‌ها برای اینکه جمعیت درون کشور خود را متحد و حتی همگون کنند، به نمادها و تصویرها و مفاهیم ملی‌گرایی و ایدئولوژی و زبان نیاز دارند تا به سرزمین مرزدار و مردمان پیوسته آن زندگی بخشند (همان: ۸۱).

در دوران رضاشاه، ایدئولوژی ناسیونالیسم، متأثر از اوضاع سیاسی بی‌ثبات پس از مشروطه و مداخله قدرت‌های خارجی و بی‌نظمی و ناامنی حاکم بر نقاط مختلف کشور در اواخر قاجار، صاحب مؤلفه‌های جدیدی شد. از جمله آن‌ها می‌توان به ایجاد دولت مقتدر با محوریت شاه، باستان‌گرایی، نژاد آریایی، غرب‌گرایی و سکولاریسم اشاره کرد.

باستان‌گرایی

باستان‌گرایی یکی از مشخصه‌های اصلی ناسیونالیسم دوره رضاشاه بود. ریشه این اندیشه به متفکران دوره قاجار بازمی‌گردد. فتح‌علی آخوندزاده موجد و طراح ناسیونالیسم باستان‌گرا بود. اعتقاد به هم‌بستگی نژادی ایرانیان و تمایل به این زرتشت و بیزاری از عنصر ترک و تازی در جایگاه عوامل انحطاط و برهم‌زننده قدرت و عظمت ایران باستان مؤلفه‌های اصلی ناسیونالیسم او را تشکیل می‌داد (آصف، ۱۳۸۴: ۱۳۴). در تعریف نهایی از نظر آخوندزاده، هویت ملی ایرانی از طریق پیوستگی بنیادین با دو غیر تعین می‌یابد: یکی غیرواپس‌مانده و دشمن که همان اعراب و میراث تاریخی آن‌هاست؛ و دیگری غیربیشرو، یعنی فرنگ و فرنگی که اقتباس و بازسازی خود بر آن نمونه تمام‌عیار کاری است بس نیک و مطلوب (اکبری، ۱۳۹۳: ۷۱). از دیدگاه آخوندزاده، «عرب‌های برهنه و گرسنه» «زمین ایران را خراب، اهل ایران را نادان و از سیویلیزاسیون جهان بی‌خبر و از نعمت آزادی محروم» کرده‌اند (آخوندزاده، ۱۳۶۴: ۲۰-۲۱). میرزا آقاخان کرمانی نیز اعراب را بانی تمامی خرابی‌ها و عامل اصلی بدبختی و سیاه‌روزی ایرانیان می‌پنداشت و معتقد بود: «تازیان نه تنها تخت کیان و تاج کیکباد را گرفتند و بر باد دادند و نه همان علم کاویانی را سرنگون نمودند؛ بلکه هرچه ملت ایران داشت به تاراج بردند و متدرجاً از ایشان ربودند» (کرمانی، ۱۳۷۰: ۱۴۴).

از نظر این جریان فکری، اسلام عنصری بیگانه و تحمیلی و مظهر ملیت عرب تلقی می‌شد که ایران و جامعه ایرانی را از گذشته پرشکوه و خلوص نژادی جدا کرده و به وضعیت زبونی دچار



ساخته است. پس، اولین گام در جهت پیشرفت زدودن اسلام از هویت ایرانیان و بازگشت به میراث پرشکوه گذشته تلقی می‌شد. به نظر کاتوزیان، این نگرش از عواملی چون آگاه شدن از افکار ملی‌گرایانه و تاریخ اروپا، رشد آگاهی و توجه دوباره به تاریخ ایران باستان و روان‌شناسی ستم‌دیدگانی نشئت می‌گرفت که ترکیبی از خشم و سرافکنندگی را با آرمان‌های مینوی و عقده خودبزرگ‌بینی یکجا جمع می‌کند (کاتوزیان، ۱۳۸۹: ۴۳۲). روشن‌فکران باستان‌گرا از بابت برخی هنجارها و سنت‌های موجود احساس حقارت و گاهی شرمندگی می‌کردند؛ ولی در مقابل به شکوه و جلال واقعی و خیالی روزگاران می‌بالیدند (تاجیک، ۱۳۸۳: ۱۸۱). البته این گفتمان که آشکارا دین اسلام را به مبارزه طلبیده بود نمی‌توانست در جامعه سنتی ایران عصر قاجار و برخوردار از سنت‌های ریشه‌دار دینی ریشه بدواند. از این رو، در حاشیه قرار گرفت. با روی کار آمدن رضاخان و دستیابی روشن‌فکران غرب‌گرا به قدرت این گفتمان تقویت شد و به قول کاتوزیان، ملی‌گرایی باستان‌گرا از مفهومی ذهنی به مرام رسمی تبدیل شد (همان: ۴۳۲).

احیای شکوه و عظمت ایران باستان و هویت‌سازی براساس منابع هویتی مربوط به ایران باستان نتایج مختلفی را برای حکومت پهلوی به همراه داشت. این امر از یک سو باعث می‌شد تا رضاشاه، که فاقد هرگونه پشتیبانی ایلی و قبیله‌ای بود، خود را به نظام شاهنشاهی ایران باستان منتسب سازد. به موجب آن، دولت با شخص شاه همسان پنداشته می‌شد. از سویی دیگر، باستان‌گرایی به تضعیف و هویت‌زدایی از روحانیون به‌عنوان یکی از نیروهای رقیب رضاشاه منجر می‌شد؛ چراکه در آن تفکر اسلام و به‌تبع آن روحانیت نتیجه استیلای عرب‌ها و اساساً «دیگری» قلمداد می‌شدند.

مجلات و محافل روشن‌فکری اوایل دوران پهلوی توجه ویژه‌ای به ایران باستان می‌کردند. انتخاب نام‌هایی چون «کاو» و «ایران‌شهر» به‌خوبی نشان‌دهنده ارادت و علاقه‌مندی بنیان‌گذاران این روزنامه‌ها به تاریخ ایران باستان است. همچنین «نامه فرنگستان» برای احیای مجدد شکوه و عظمت ایران باستان در عصر جدید خواستار تغییر تاریخ هجری و پاسداشت آیین و رسوم کهن ملی شده بود (نامه فرنگستان، س ۱، ش ۱۱-۱۲: ۵۹؛ س ۱، ش ۲: ۶۹). در دوران پس از مشروطه و در شرایطی که بیم تجزیه و نابودی کشور می‌رفت، روشن‌فکران به ایران باستان و تاریخ آن همچون حبل‌المتینی می‌نگریستند که می‌توان دست همه ایرانیان را به آن آویخت و به یاری آن از پراکندگی و درگیری دوری کرد. در اندیشه آنان، اسطوره‌ها و تاریخ و گذشته قومی از اهمیت شایانی برخوردار بود. در واقع، روشن‌فکران ناسیونالیست به‌عنوان باستان‌شناسان سیاسی در پی آن بودند تا، با بازکشف تاریخ قومی اصیل، طرح اصلی ملت آینده را بی‌ریزی کنند (اسمیت، ۱۳۹۱: ۳۷۰). از دیدگاه آنان، فقط با درک واقعی گذشته قومی تجدید حیات ملی میسر خواهد شد (همان: ۲۱۸).

شخص رضاشاه نیز توجه ویژه‌ای به ایران باستان می‌کرد و از اوایل قدرت‌گیری همواره سعی می‌کرد خود را وارث اقتدار سنتی پادشاهان کهن ایران قلمداد کند و از این اقتدار سنتی در تشکیل

دولت مدرن آینده ایران بهره گیرد. او در پایان نطق خویش به مناسبت احراز منصب وزارت جنگ خطاب به سربازان چنین می‌گوید: «بر شماسمت که در راه وطن و استقلال مردانه کمر همت ببندید... زنهار خاک اردشیر شما را نگاه می‌کند» (مکی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۵۵۶). همچنین وی در خطابه فتح «چهریق» به گروه رزم‌آوران خود وعده می‌دهد که «آفتاب عظمت کشور باستان طلوع خود را به شما مژده و نوید می‌دهد» (مکی، ۱۳۲۴، ج ۲: ۱۰۰). فروغی، اولین نخست‌وزیر دوره پهلوی، نیز در خطابه جشن تاج‌گذاری، رضاشاه را «وارث بالاستحقاق تاج کیانی و تخت جم» و خلف صالح ملوک تاج‌دار و عظیم‌الشان چون «کوروش» و «داریوش» و «نوشیروان» معرفی کرد و با استمداد زیرکانه از اندیشه باستانی فرّ شاهنشاهی وی را پادشاهی «پاک‌زاد» و «پاک‌نژاد» و «پاک‌نیت» خواند (مکی، ۱۳۷۴، ج ۴: ۴۱). دوران حکومت رضاشاه نیز بارها در خطابه‌هایی که به مناسبت‌ها و جشن‌های مختلف ایراد می‌شد، بر پیوند رضاشاه با شاهان باستانی تأکید می‌شد.^۱ برگزیدن نام خانوادگی پهلوی توسط رضاشاه، که به زبان کهن دوره ساسانی اشاره دارد، نیز به‌خوبی ماهیت ایدئولوژی سیاسی او را نشان می‌دهد (Fazeli, 2006: 46).

جایگاه و اهمیت تاریخ ایران باستان با محوریت نژاد آریا در دوران پهلوی باعث شد تا در آن زمان چندین سازمان فرهنگی جدید نظیر موزه ایران باستان، موزه مردم‌شناسی، مرکز مردم‌شناسی ایران، مرکز باستان‌شناسی ایران و انجمن حفظ آثار ملی ایران تأسیس شود و به‌منظور تقویت زبان فارسی از مطالعه در زمینه فولکلور و ادبیات عامیانه حمایت شود (همان: ۵۳). نمود بارز اندیشه باستان‌گرایی در کتاب‌های درسی، روزنامه‌ها، مجلات، کتاب‌های تاریخی، معماری بناها و ساختمان‌ها، جشن‌ها و سخنرانی‌ها و... به‌خوبی نشان‌دهنده اهمیت باستان‌گرایی در دوره رضاشاه است.

نژاد آریایی

کنت دو گوبینو، از نخستین نظریه‌پردازان برتری نژاد آریایی که در طول سال‌های ۱۸۵۴ تا ۱۸۶۰ سه بار به‌عنوان نماینده سیاسی فرانسه به ایران آمده بود، در مطالعات خویش ایرانیان را از نژاد آریا دانسته و انحطاط تمدن ایران را نتیجه اختلاط آن‌ها با اعراب سامی برشمرده بود (ناطق، ۱۳۶۴: ۱۱۹). به‌تدریج نظریه برتری نژاد آریایی از سوی روشن‌فکران ایرانی پذیرفته شد. حلقه روشن‌فکری ساکن در برلین،^۲ به‌عنوان مهم‌ترین حلقه روشن‌فکری ایران در دوره جنگ جهانی اول، اندیشه

۱. رک. فصل ۴

۲. یکی از جریان‌های روشن‌فکری تأثیرگذار به‌ویژه در زمینه ناسیونالیسم فرهنگی اواخر قاجار و اوایل قدرت‌گیری رضاشاه روشن‌فکران انجمن برلین بودند که بر اثر واکنش عده‌ای از ملی‌گرایان به حضور و مداخلات روس و انگلیس، با حضور افرادی چون سید حسن تقی‌زاده، سید محمد جمال‌زاده، میرزا فضلعلی آقا تبریزی، میرزا محمدخان تربیت و حسین کاظم‌زاده در آلمان شکل گرفت. در جلسات آن‌ها مباحث سیاسی، تاریخی، ادبی و فرهنگی محل توجه بود. آن‌ها برای انتقال دیدگاه‌های خود مجلاتی چون *گاو* و *ایرانشهر* را انتخاب کرده بودند. برای آگاهی بیشتر رک. بهنام، جمشید (۱۳۷۹). برلنی‌ها، اندیشمندان ایرانی در برلن ۱۹۱۵-۱۹۳۰، تهران: فرزانه روز.



ناسیونالیسم آلمانی مبتنی بر برتری نژاد آریایی بر سایرین را مناسب جامعه ایران یافتند و با مطرح کردن مفهوم ایرانییت نقش مهمی در جریان روشن‌فکری دوره رضاشاه ایفا کردند. کاظم‌زاده ایرانشهر متأثر از اندیشه ناسیونالیسم نژادگرای آلمان معتقد بود هر فردی را که خون آریایی داشت و خاک ایران را وطن خود می‌شمرد - خواه کرد، بلوچ، زرتشتی یا ارمنی - الزاماً باید ایرانی به حساب آورد (کاظم‌زاده ایرانشهر، ۱۳۴۲ق: ۶۴-۶۹). او بر اهمیت خون آریایی در نوشته‌هایش تأکید می‌ورزید و خواستار تصفیه خون ایرانی «خواه با ریختن خون‌های فاسد، خواه در ازدواج با عناصر قوی‌تر و خواه با کوچ دادن عناصر ملت» بود (کاظم‌زاده ایرانشهر، ۱۳۰۳: ۴۳۵-۴۳۷).

پس از به قدرت رسیدن رضاشاه، آریایی‌گرایی به یکی از مؤلفه‌های هویت ایرانی و اصل محوری در متون درسی تاریخ تبدیل شد. طبقه‌بندی ملت‌ها براساس نژاد، القای برتری و خلوص نژادی ایرانیان، تأکید بر پیوند نژادی ایرانیان با اروپاییان، تأکید بر تمدن‌سازی نژاد آریایی، دگرسازی نژادی و تحقیر اعراب و ترکان، پیوند دولت پهلوی با نژاد آریایی از مهم‌ترین ویژگی‌های نژادگرایی متون درسی تاریخ آن دوره بود (بیگدلو و مرسلی، ۱۳۹۶: ۲۱) روایت باستان‌گرایانه مبتنی بر نژاد آریایی از هویت ایرانی یک‌سویگر و غیرتاریخی بود و در آن هویت دینی و همچنین هویت برخی از اقوام ایرانی مقولاتی بیگانه و فاقد اصالت تعریف شدند. به همین علت، تأکید بر نژاد آریایی به‌عنوان مهم‌ترین مؤلفه هویت ملی در دوران رضاشاه نه تنها به وحدت ملی ایرانیان نینجامید؛ بلکه به شکاف در هم‌بستگی اقوام ایرانی منجر شد.

غرب‌گرایی

گرایش به غرب یکی دیگر از ویژگی‌های بارز ناسیونالیسم و اندیشه تجدد در ایران معاصر بود. آشنایی ایرانیان با تمدن غرب در دوران فتحعلی‌شاه قاجار و شور و شوق اقتباس فناوری و تمدن غربی با توجه به عقب‌ماندگی جامعه ایران و شکست‌های دو جنگ با روسیه، گرایشی عمده در تقلید از غرب در میان افرادی که در صف اول ارتباط با غرب بودند ایجاد کرد. احساس ناتوانی و حقارت از مقابله با تمدن جدید و نیاز به فناوری و دستاوردهای علمی این گرایش را تشدید کرد (حائری، ۱۳۷۸: ۲۸۰). بررسی آرای نخستین روشن‌فکران ایرانی نشان‌دهنده اختلاف در نوع نگرش آن‌ها به مقوله اخذ تمدن از غرب است؛ درحالی‌که آخوندزاده به تضاد بین نهادهای سیاسی مدرن غرب با شریعت اسلام معتقد است و هرگونه تلاش برای انطباق آن‌ها با یکدیگر را «محال و ممتنع» می‌داند (آخوندزاده، ۱۳۵۵: ۱۰۱). در همان حال، مستشارالدوله (۱۳۸۶) در رساله یک کلمه تلاش کرده بود تا عوامل پیشرفت و نهادها و نظام سیاسی غرب را منطبق با آیات و احادیث نشان دهد.

روشن‌فکران حلقهٔ برلین تقلید بی‌چون‌وچرا از فرهنگ و تمدن غربی را نوش‌داروی علاج درد جامعهٔ عقب‌مانده ایران می‌دانستند. از دیدگاه آنان، خود ایرانی‌اسلامی و آمیخته با عناصر ترک و عرب خودی نابسامان و ارتجاعی و عقب‌مانده است که باید با نفی آن و صورت‌بندی هویتی مناسب و مطابق با اوضاع جدید به سمت غرب برود (فاضلی و سلیمانی قره‌گل، ۱۳۹۱: ۱۸). از کانون‌های اصلی طراحی‌کنندهٔ ایدهٔ اخذ تمدن غرب مجلهٔ *کاهو* بود. تقی‌زاده یکی از اهداف چاپ دورهٔ جدید آن مجله را ترویج تمدن اروپایی در ایران ذکر کرده و نخستین راهکار اساسی برای حل معضلات ایران آشوب‌زده را «قبول و ترویج تمدن غرب بلاشرط و قید و تسلیم شدن به اروپا و اخذ آداب و عادات و رسوم و ترتیب و علوم و صنایع و زندگی و کل اوضاع فرنگستان بدون هیچ استثنا (غیر از زبان)» دانسته است (کاهو، دورهٔ جدید، س ۱، ش ۱: ۲-۱). گردانندگان *نامهٔ فرنگستان*، از دیگر نشریات محفل برلین، تلاش برای اروپایی کردن ایران را از جمله اهداف نشریه دانسته و نوشته بودند: «ما می‌خواهیم سیل تمدن جدید غرب را به طرف ایران جریان دهیم. ما می‌خواهیم، با حفظ مزایای اخلاقی ذاتی ایران، این سخن بزرگ را به کار بندیم: ایران باید روحاً، جسماً، ظاهراً و باطناً فرنگی‌مآب شود» (نامهٔ فرنگستان، س ۱، ش ۱: ۲).

در دورهٔ رضاشاه نیز، بیشتر روشن‌فکرانی که مستقیم یا غیر مستقیم سیاست فرهنگی دولت را تعیین می‌کردند در غرب تحصیل کرده بودند و به غرب گرایش داشتند و برپایی جامعهٔ شبه‌غربی روح حاکم بر پروژهٔ تجدید عصر پهلوی بود (اکبری، ۱۳۹۳: ۲۳۲). حکومت پهلوی برای دستیابی به این هدف دو ابزار را به کار گرفت: نخست کوشش برای وارد کردن بخش‌هایی از دانش غربی به‌ویژه دانش فنی و دیوان‌سالاری و نظام حقوقی جدید؛ و دیگری تلاش برای به‌کارگیری سبک زندگی اروپایی و تغییر الگوی زیست‌رفتاری در ایران. اخذ دانش غربی نیز از دو طریق صورت پذیرفت: اعزام مستمر و گستردهٔ دانشجویان به غرب و دعوت از متخصصان و کارشناسان غربی (همان‌جا). اجرایی کردن قانون‌های متحدالشکل کردن لباس مردان و کشف حجاب زنان را باید از جمله مهم‌ترین برنامه‌های تقلید و پیروی از مظاهر بیرونی تمدن غربی در دورهٔ رضاشاه دانست.

سکولاریسم

اساساً ملی‌گرایی در جوامع غربی، در فقدان مذهب به‌عنوان عامل اصلی هم‌بستگی در جوامع ماقبل مدرن، توانست نظم جدید را بر پایهٔ هویت ملی و هم‌بستگی ملی فارغ از هر نوع تعلق مذهبی، قبیله‌ای، قومی و نژادی فراهم آورد (قوام، ۱۳۹۱: ۲۱). چنین دیدگاهی نیز کم‌وبیش در میان ملی‌گرایان دورهٔ رضاشاه وجود داشت و یکی دیگر از ارزش‌های اساسی برنامه‌ریزان تجدیدگرای دولت پهلوی اول خارج کردن حوزهٔ اجتماع از سیطرهٔ باورهای دینی بود. آن‌ها در طراحی



ایدئال‌های خود مدلی را مد نظر داشتند که باورها و ارزش‌های دینی در آن نقش تعیین‌کننده نداشته باشند (اکبری، ۱۳۹۳: ۲۳۶-۵۶). از نگاه روشن‌فکران غرب‌گرا، تمام مظاهر سنتی و دینی مانع تکامل و ترقی بوده و می‌بایست یا کنار زده می‌شدند یا به‌صورت خصوصی و شخصی درمی‌آمدند. همان‌گونه که این ماجرا در غرب اتفاق افتاد؛ یعنی از کنار زدن دین تا الحاد و ضدیت دین را سرلوحه کار خود قرار دادند و در جهت شخصی و دنیوی کردن دین گام برداشتند. از دیدگاه *نامه فرنگستان*، «آخوندها مایه بدبختی ایران» بودند و «تا زمانی که دست آخوندها از امور اجتماعی کوتاه نشده، اصلاح ایران محال» بود (نامه فرنگستان، س ۱، ش ۴: ۱۷۲). مجله *ایرانشهر* نیز خرافات و اوهام و تعصبات مذهبی را از عوامل عقب‌ماندگی و فترت روح ایرانی ذکر کرده و اوضاع ناگوار زمان خود را ناشی از «سیاست استبدادی» و «تسلط روحانیت» می‌دانست (ایرانشهر، س ۲، ش ۹: ۵۰۰). در سال‌های آغازین قرن بیستم نفاق برخاسته از وجود فرقه‌های مذهبی در ایران بیداد می‌کرد و اغلب شهرهای بزرگ براساس فرقه‌های مذهبی چون شیخی، حیدری، نعمتی و علی‌اللهی به محلاتی تقسیم شده بودند. از این رو، جدا کردن دین از سیاست و کاستن نقش دین در زندگی روزمره مردم برای برچیده شدن بساط فرقه‌گرایی مذهبی از اهمیت بسزایی برخوردار بود.

رضاشاه برای ایجاد قدرت مطلقه به حذف رقبای خود نیاز داشت. وی روحانیان را رقبای بزرگ خود می‌دانست و سعی می‌کرد از راه‌های گوناگون از نقش آنان بکاهد (کاتم، ۱۳۷۱: ۲۲۱-۲۲۲). به همین علت، او آرمان‌های سکولاریستی را، که در آن فرهنگ ضداسلامی و به‌ویژه ضدروحانیت تأکید می‌شد، ارتقا بخشید. به‌منظور سکولاریزه کردن جامعه تغییرات وسیعی را انجام داد؛ از جمله: خارج کردن سیستم قضایی از کنترل روحانیون و مدرن و غیرمذهبی کردن آن، تغییر در آداب و رسوم رایج اسلامی، منع مردان ایرانی از پوشیدن کلاه و لباس سنتی، کشف حجاب زنان، حذف مواد مذهبی از برنامه‌های مذهبی و تأسیس رشته‌های سکولار و مدرن غربی در دانشگاه‌ها (Fazeli, 2006: 47). از جمله برنامه‌های دیگر دولت برای سکولاریزه کردن جامعه و فرهنگ عبارت است از: تحول در ساختار آموزشی و کاستن از نقش روحانیان در اداره آن، گسترش مدارس دخترانه و مختلط، کوشش برای ورود زنان به حوزه فعالیت‌های جمعی، تأسیس کانون بانوان، تأسیس دانشکده و دبیرستان معقول و منقول، تشکیل مؤسسه وعظ و خطابه.